

## دکتر هم آدم هست... مثل همه



مقاله ای که قصد نوشتن آنرا دارم یک درد دل است با همکاران عزیزم  
مرفهایی هست که سالها در دلم مانده و حالا دوست دارم آنها را مطرح کنم.  
بر اساس آنچه که از تاریخ ایران می دانیم تا سالها در ایران بسیاری از زنان و دختران توسط  
خانواده هایشان از تحصیل باز داشته می شدند... تا جایی که اکثریت آنها اگر خیلی خوش شانس  
بودند حداکثر تا دیپلم امکان ادامه تحصیل داشتند.  
خوب به طبع آنهایی که می توانستند و این شانس را داشتند که به مراکز آموزش عالی و

دانشگاهها، راه یابند غالباً یا از خانواده های روشنفکر و سطح بالا بوزند یا اینکه خودشان یک سر و گردن بالاتر از همکلاسهای سابق خود بوزند.

آنچه این سبک و تفاوت فرهنگی باعث شد، بوجود آمدن یک سندرم از زنانی را در بانوان دهه 30-40 باعث شد که بسیاری از آنان سعی شدیدی داشتند که با مردها رقابت کنند و ثابت کنند خودشان یک پا مرد هستند.

بالا رفتن سطح تحصیلاتی زنان نوید دهنده بدنیآ آمدن و رشد فرزندان بسیار کارآمدتر و موفق تر از نسل قبل بود

....

اما با کمال تعجب بسیاری از فرزندان این زنان که غالباً بپه های نسل دهه 50 و اوایل دهه 60... را تشکیل می دادند با مشکلات عدیده ای مواجه بوزند.

همزمان شدن این برهه زمانی با اوج تغییرات در ایران این شبهه را پیش آورد که اینها کودکان جنگ و انقلاب هستند و تغییرات اجتماعی زیاد ایران باعث مشکلات روحی آنها و عدم تطابقشان با جامعه شده است.

....

اما متأسفانه هرچند باید قبول کنیم که تغییرات شدید اجتماعی در هر نسلی که شاهد آن است سرگشتگی های زیادی را به همراه می آورد تا زمانی که به آن عادت کنند...

باید یادآور شوم که کمتر کسی به مشکل اساسی دیگر این نسل از کودکان توجه کرد که همانا

سرگشتگی والدین آنها و در راس مادران آنها بود....

در واقع تغییرات فرم خانواده ایرانی از نوع سنتی آن به نیمه مدرنی که نه اروپایی و آمریکایی

بود و نه شباهتی به خانواده سنتی ایران داشت آتش شعله قلم کاری را رقم زد که دور آن به

پشم بپه های این نسل رفت...

نسل نام برده که خود من نیز عضوی از آن بودم... بچه ها و بعدها جوانان و بزرگسالانی شدند که اکثرا مثل یک مرد واسط نه اینور خط بودند نه آنور... نه غربی شدند نه سنتی و شرقی!... جوانانی که نمی دانستند دقیقا چی درست است... شنیده های خودشان؟؟ حرفهای معلم و تلقینهای مدرسه؟؟ ملغمه ای که خانواده ها تحویل آنها می دهند یا حرفها و کلامی که بسته و گرفته از این دوست و آن دوست فرا می گیرند.....

من قصد توهین یا دادگاه بردن عاطفی کسی را ندارم... فقط می خواهم مسایل شدیدی را که نسل خودم با آن دست به گریبان بوده را ریشه یابی کنم.

بینید کودکان این نسل و در رأس آنهايي که مادران شاغل داشتند بسیار دچار آسیب شدند و بر اساس یک تحقیق شفصی که من انجام دادم این آسیب ها با بالا رفتن تحصیلات مادران نسبت مستقیم داشته است !!!

تعجب نکنید درست نوشتم: نسبت مستقیم !!!

بچه های خانواده های تحصیل کرده تر مشکل دارتر بودند...

خواهشا به کسی بر نفور... این یک مطالعه شفصی است و می تواند نقض شود.

این مطالعه را من در دوستان دوران تحصیل خودم و همکارانم انجام دادم  
نتیجه خیره کننده بود و با کمال تأسف باید عرض کنم فرزندان والدین پزشک مشکل دار ترینها بودند !!!!!!

ببینید اینجا دادگاه نیست که بباید کامنت بگذارید و نفی کنید... من نظر شفصی و مطالعات خودم را می نویسم و با روی باز از نظرات همکاران استقبال خواهم کرد.

مشکل عمده کودکان این نسل مقایسه شدید والدین و انتظارات زیادی بود که آنها از فرزندان خویش داشتند و نیز سرگشتگی عجیب خود والدین که با معیارهای خود شیرا درگیر بودند و در واقع خودشان هنوز به ثبات و یک نتیجه گیری درست از آنچه که می خواستند نرسیده بودند.... از اکثر این کودکان که حال خود نیمه جوانی را پشت سر گذاشته اند جويا شوید آزار دهنده ترین معضل کودکی آنان در درجه اول سرکوفتهایی بود که از والدین می خوردند. دوستی در صفا دهه پنجاهی های فیس بوک نوشته بود: **بزرگ شدیم هنوز نفهمیدیم اون بچه های مردم که تو همه چیز از ما سر بودن کیا بودن!!!!!!**

این جمله شاید به طنز بود اما پرده از مشکل روحی عظیمی بر می دارد  
من اسم انرا می گذارم: **سندرم بچه مردم**.  
اکثر شما هم در کودکی بچه خامیل یا دوست و آشنایی بوده که چشم نریدش را داشته اید  
و گاه حتی در عالم کودکی آرزو می کردید الهی خبر مرگش رو بیان ؛  
ببینید من می خواهم این معضل را آسیب شناسانه بررسی کنم :

زنان و مردان دهه 30-40 خواه ناخواه اکثرا از پدرها و مادران خود سر بودند و این نه به جهت توانمندی های شفصی آنها بلکه به جهت تغییر شرایط اجتماعی بود که تمصیل در جامعه ایرانی تبدیل به یک فضیلت شد و در نتیجه اکثر آن نسل از پدران و مادران خود دارای تفصیلات بیشتری شدند.

جامعه ایران از یک جامعه که سطح بالای سواد در آن دیپلم بود تبدیل شد به جامعه ای که دیپلم پایین ترین درجه تحصیلی گردید... بسیاری از آن نسل حتی دخترهایی هنوز در فامیل داشتند که از تحصیل باز ماندند و به قول معروف شوهرشان دادند.

خوب این نسل به جهت تفصیلات بالای خویش از احترام خاصی در میان والدین و فامیل برخوردار شدند و به طبع به جهت احترامی که فرهنگ ایرانی برای پزشک ( حکیم ) قائل بود، پزشکان ارج و قرب خاصی در بین همه خصوصا فامیل یافتند... هرکسی یک جوری می خواست خودش را به آنها منسوب کند تا نزد داشتن یک آشنا و یا فامیل پزشک نصیبش بشود خوب تعداد کم پزشکان هم باعث می شد هر جا می روند با گفتن اینکه دکتر فلانی هستند کارشان راه بیفتد.

خودشان که هیچ بسیاری در آن سالها با گفتن اینکه خانم دکتر فلانی یا مثلا فامیل دکتر بومانی هستند ارج و قرب می دیدند و کارشان راه می افتاد.

اما با کمال تاسف باید عرض کنم این " **سندرم دکتر پسندی** " جامعه پزشکی ما را دچار مشکلات عدیده ای کرد.

خانواده ها پشه های خود را به اجبار و هر زوری که بود می خواستند راهی رشته پزشکی کنند.....  
خب به طبع تعداد دانشکده های پزشکی و ظرفیتهای آنها هم بالاتر رفت و.....  
کم کم وضعیت به جایی رسید که بر خلاف سابق که پزشک و پزشکان افرادی خاص و کمیاب بودند حالا با شرایطی مواجه شدیم که نه تنها در هر فامیلی اقلا یک پزشک یافت می شود... بلکه در شهرهای بزرگ ایران دیگر کوچه ای نمانده که شما در آن مطب یک یا چند پزشک را پیدا نکنید.....

مجم بالای پزشکان بیکار و تغییر شغل داده و منجر از شغل خویش و حتی میزان زیاد اخراجی ها و مشروطی های دوران تحصیل ما گواه این مدعاست که متاسفانه بسیاری از بچه ها به اصرار و گاهی اجبار سرسقتانه پدر و مادر خویش و غلبه با توجه به هوش و ذکاوت شفصی وارد رشته پزشکی شدند بی آنکه علاقه خاصی به گزینش شفصی خویش داشته باشند....

ما دانشجویان پزشکی ای داشتیم که اعلام می کردند از رشته خویش بیزارند ( نه در حد نفرت اما خود من از جمله کسانی بودم که پزشکی هرگز رشته دلفواهم نشد و نیز هرگز با آن احساس شادی و راحتی نگردم...حتی تا امروز که حدود یک دهه از فارغ التحصیلی من می گذرد)

متاسفانه چیزی که در جامعه ما هرگز به آن توجه نشد این بود که پزشکی و تحصیل در آن رشته علاوه بر هوش و ذکاوت فردی و بجز توانایی قبولی در کنکور پزشکی پیش شرطهای دیگری هم دارد که شاید از عهده یک فرد بفرصت خارج باشد....

بر فرض مثال.... شما باید توانایی درگیری با تحصیل و مطالعه مداوم را برای سالهای متمادی داشته باشید.... خواه ناخواه باید توانایی و نیز خواست اینکه از بسیاری شرایط عادی زندگی بگذرید را داشته باشید.... شما ممکن است بطور نافواسته بدلیل درگیری و مشغله زیاد شانس تشکیل و غلبه به طبع اداره یک زندگی عادی را از دست بدهید....

از طرفی شاید واقعا به این وضعیت در خود آگاه نباشید که توان مواجه شدن با صحنه های فشن.... خون.... جسد.... توان بی خوابی های مداوم و طولانی.... توان بر خورد با صحنه های کثیف و تهوع آور واقعا در شما نباشد.... شاید از دور زیبا باشد ولی واقعا شاید خیلی ها ( من جمله خود من!) علاقه زیادی به اینکه هر روز و هر روز و آنهم برای تمام مدت عمر با آه و ناله و درد و مرض و صحنه های کثیف و مهوع روبرو شوند را نداشته باشند و اصلا هم این ضعف تلقی نمی شود.... واقعا اینکه یک فرد روحیه لطیفی دارد و خیلی دوست ندارد با صحنه های زشت مواجه شود

و ترجیح میدهد روزانه با زیبایی ها و لطافت ها سر و کار داشته باشد تا مسائلی که روش را شیدا آزار می دهند... نه جرم است نه ناتوانی و نقصان!!!

اما متأسفانه هیچکدام از این نسل دانشجویان پزشکی اجباری و نیز خانواده هایشان اقلاً حتی به خواسته ها و توقعاتی که از پزشک شدن داشتند هم نرسیدند... زیاد شدن تحصیل کرده ها و پزشکان دیگر آن **تقدس پزشکان** را از بین برده بود... دیگر در اکثر خانواده ها از هر قشری نه یکی که چندین پزشک می شد پیدا کرد... دیگر شوهر پزشک پیدا کردن آمال هر دفتری نبود... دیگر زنان پزشک تافته جدا بافته از دیگر زنان جامعه نبودند... به دلایل اقتصادی دیگر حتی پزشکان گل سر سبد پولدارهای ممل هم نبودند

رک و روراست بگویم پزشکی هم شد شغلی مثل اکثر شغل‌های جامعه

اما من برخلاف اکثر جامعه پزشکی از این اتفاق نه تنها ناراحت نیستم بلکه بسیار هم فرسند هستم!!!

دوستان روراست باشیم باهم... "**پزشکی شغل ماست نه شخصیت ما**"

پزشک فوب هم داریم بد هم داریم... پزشک مقید هم داریم فاسد اخلاقی هم داریم... پزشک سالم هم داریم... پزشک بیمار هم داریم

بگذارید اقلاً فرزندان ما هم مثل دیگر بچه های جامعه باشند... از ایشان به جرم آنکه پدر و مادرشان پزشک هستند توقعات فارق العاده نداشته باشیم... کودکان ما هم می توانند از پزشکی بیزار باشند... می توانند از فون و زخم بترسند... آنها هم حق دارند نخواستند دکتر شوند

فرزند من و شما هم می‌توانند مشکل درسی داشته باشند... می‌توانند بیمار شوند... آنها هم ممکن است شاگرد اول نباشند....

همکاران عزیزم... ما هم می‌توانیم ازدواجهای فارج از صنف خود داشته باشیم... یک زن پزشک مملووم نیست با مرد پزشک وصلت کند.

.... اتفاقا تحقیقات جدید نشان می‌دهد ازدواجهای همکاری اصلا ازدواجهای موفق نیستند بقول دوست عزیزم که متفحص داخلی هستند و از بردن نامشان در اینبا خودداری می‌کنم که در جواب به منتقدان به ازدواجشان (ایشان با یک فوق دیپلم ازدواج کردند) فرمودند " با مدرک شوهرم که قرار نیست برم توی اتاق خواب!!".... بفرما قرار نیست با مدرک شوهرمان ازدواج کنیم... این خیال غلط که غیر پزشک شرایط پزشک را درک نمی‌کند را فواهشا بریزید دور همکاران عزیزم....

خودتان را پشت نقاب شغلی تان پنهان نکنید....

بفرما گاهی بویار بفش چنان دید بالینی قوی ای دارد که فوق تفحص بفش ندارد.

چرا من پزشک اگر مطلبی را نمی‌دانم فعالیت می‌کنم از کسی که می‌داند بپرسم؟؟؟ خود من بهترین خاطره شغلی ام باز می‌گردد به دوران طرح....

یادم هست پزشک طرحی بیمارستان (امین آباد رازی) بودم... بعد یک روز سفت کاری و آفرهای

شیفت که دیگه واقعا رمقی برام نمونه بود یکی از خدمه بفش اومد برای ویزیت و یک سوالی

از من پرسید... باور کنید برای یک لحظه هنگ کردم که باید با شرایط ایشان چه دارویی تجویز

کنم... قبل از اینکه خودم را گم کنم حس کردم یک کاغذ دارد آرام به دست من بر خورد می

کند... نیم نگاهی که کردم دیدم سرپرستار بفش بلوک مردان که فردی با 15 سال سابقه کاری بود

بطوری که کسی متوجه نشود توی همین فاصله اندک نسه ای را که من باید تجویز کنم روی یک



برگه کوچک نوشته و از زیر میز به دست من دارد می دهد که هول نکنم و بتوانم روی سر نسفه وارد کنم.....

همین همکار پرستار بسیاری از کارهایی را که یک پزشک تازه کار لازم داشت تا براند در همان دوره کوتاه کاری من در امین آباد به من یاد دادند و من همیشه خودم را مدیون الطاف ایشان می دانم

دوستان عزیزم

خودتان را پشت مدرکتان قایم نکنید

چرا عادت کرده ایم هر جا می رویم عنوان می کنیم دکتر هستیم؟؟؟؟؟

آیا جایی که نیازی به شغل ما نیست و سوالی هم در این زمینه از ما نمی شود لازم است از عنوان دکتر استفاده کنیم؟؟؟؟؟ آیا این نشان از این ندارد که اگر عنوان "دکتر" ما را بردارند دچار نقصان شخصیت هستیم؟؟؟؟؟

چرا باید در جامعه ما اینطور فکر شود که پزشک ها باید نوع خاصی لباس بپوشند؟؟؟؟؟ چرا فکر می کنیم چون دکتر هستیم باید نوع خاصی صحبت کنیم؟؟؟؟؟

آیا ما با روپوشمان اینور و آنور می رویم که عنوانمان را هم با خودمان همه جا به یک می کشیم؟؟؟؟؟

چرا اکثر ما نگران هستیم و با دلهره باید زندگی کنیم؟؟؟؟؟ چرا باید خیلی از ما از اینکه به یک

رستوران عادی برویم یا لباس ساده ای بپوشیم هراس داشته باشیم؟؟؟؟؟

از همکاری شنیدم که به دفتر دکترش می گفت تو یک فانم دکتر هستی باید لباس مارکدار بپوشی که در شان تو باشد.

از همکاری روانپزشک شنیدم که دختر نوجوانش را سرکوفت می زد که مایه ننگ است چون شاگرد اول نشده و آبرویشان را برده

!!!!

و نیز از همکار متخصص

دیگری شنیدم که دختر پزشکش را سرکوفت می زد که چرا تخصص نمی گیرد و آبروی خانواده را برده و مایه ننگ است

!!!!

دوستان از ماست که بر ماست

اگر در درمانگاه بیمار ما از اینکه وقتی برای نفس تازه کردن می خواهیم ناراحت می شود یا اگر ببیند سرفه می کنیم می گوید مگر دکترها هم مریض می شوند مشکل از خود ماست...  
اگر در یک شیفت کاری واقعا خسته هستیم و از بیماری که کارش اورژانسی نیست خواهش میکنم برای کار غیر ضروری بعدا مراجعه کند و او پرفاش می کند... باز هم خودمان مقصریم....  
بیاید باور کنیم ما هم انسانیم مثل دیگران

.....

ما هم غم داریم و شادی... ما هم موفقیت و شکست داریم... طلاق و عروسی داریم... ما هم گاهی نیاز داریم به خودمان استراحت بدهیم... واقعا ما هم گاهی نیاز داریم خودمان را از دیدن هر روزه فون و جسد و بیمار و... کمی دور نگه داریم و به وضعیت روحی و سلامتی خودمان کمی بیشتر توجه کنیم... بفرما ما خودمان هم لازم است گاهی دنبال چکاپ و بررسی سلامت خودمان برویم... چرا مردم مراقب بیماری همه هستیم اما خودمان اکثرا زمانی بیماری های خودمان و اعضای خانواده را کشف می کنیم که کار از کار گذشته و واقعا دیگر هیچ اقدام پزشکی موثر نیست و

باید منتظر «حضرت عزرائیل» باشیم؟؟؟؟!!!

جدا چه دلیلی دارد که من پزشک مشکلات فرزندم یا همسر یا دیگر اعضای خانواده ام را باید از زبان دیگران کشف کنم اما خودم دایم مراقب سلامت جامعه و مردمش باشم و از خانه خودم غافل شوم؟؟؟!!!

بیاید از توهم پزشکان نسل گذشته خودمان را رها کنیم و **تافته جدا بافته** نباشیم.  
بیاید باور کنیم که ما هم در همین جامعه و با همین مردم زندگی می کنیم.

چرا تا یک فیلمی می سازند که یک پزشکی با منشی اش رابطه نامشروع داشته کل نظم پزشکی صدایش در می آید؟؟؟؟ چرا اگر همین فیلم راجع به یک مهندس یا رئیس شرکت باشد جامعه مهندسان یا بازاریان قیام نمی کنند؟؟؟

مگر دروغ است؟؟؟ مگر پزشکان فاسد اخلاقی نداریم؟؟؟

فیلمی اگر یک پزشک فاسد نشان داد چه ربطی دارد به اینکه جامعه پزشکی همه خراب هستند که یک دفعه الم شنگه می کنیم؟؟؟

مگر اگر خود ما بفواهیم پرده از فسادهای همکارانمان برداریم کم داستان برای گفتن داریم؟؟؟؟  
اگر اینطور باشد کلا نباید فیلم راجع به هیچ آدم بدی ساخته شود چون به جامعه انسانی توهین می شود

!!!!!!

بیاید خودمان را اینطور ایزوله نکنیم.

بیاید قبل از اینکه خودمان را انقدر در کار و مطب و بیمارانمان غرق کنیم کمی هم به وضعیت زندگی و فرزندان و خانواده خودمان رسیدگی کنیم... انقدر دور نشویم از اطرافیان خودمان که یک روز چشم باز کنیم و ببینیم داریم در خانه ای زندگی می کنیم که با همه اهل منزل خود بیگانه هستیم....

انقدر در ژورنالهای پزشکی و مقالات دست اول پزشکی خودمان را غرق نکنیم که یک روز به خودمان بیاییم و ببینیم بجز پزشکی و رشته تخصصی خودمان حتی از ساده ترین و معمولی ترین اطلاعات و علوم روز و اخبار دنیا بی خبر هستیم....

گاهی کمی هم اگر کتاب فارغ از رشته خودمان بفوانیم بد نیست....طوری با خودمان رفتار نکنیم که اگر بر حسب اتفاق در یک جمع غیر پزشک قرار گرفتیم هیچ حرفی برای گفتن نداشته باشیم....

ما هم آدمی مثل همه....راحت بگیریم و راحت زندگی کنیم

شاد باشید

سپاس

---

ارادتمند شما : دکتر بهاره دادرس

نقل شده از: سایت تالار گفتگوی پزشکان و دندانپزشکان ایران / صفحه بهداشت روان)

صفحه شخصی اینجانب)

<http://mojtezeheshgh.persianblog.ir>



<http://mojezeheshgh.persianblog.ir>